



تقریرات دروس خارج فقہ

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسے طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۴-۱۳۹۳

جلسه ی نود و نهم؛ شنبه ۹۴/۲/۱۹

همان طور که عرض کردیم، روایت دیگری در این باب وجود دارد که برخی از آن استفاده کرده‌اند ضمان درهم و دینار در صورتی که از اعتبار ساقط شود، به درهم و دنانیر جدید و رایج بین مردم است. روایت چنین است:

۳. صحیحہ ی دیگر یونس بن عبدالرحمن:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام: أَنْ لِي عَلَى رَجُلٍ ثَلَاثَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَكَانَتْ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ تُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ تِلْكَ الْأَيَّامَ وَ لَيْسَتْ تُنْفَقُ الْيَوْمَ فَلِي عَلَيْهِ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ بِأَعْيَانِهَا أَوْ مَا يُنْفَقُ الْيَوْمَ بَيْنَ النَّاسِ؟ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ كَمَا أُعْطِيَتْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ.
مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى
مِثْلَهُ.^۱

یونس بن عبدالرحمن می گوید به امام رضا عليه السلام نامه نوشتم و پرسیدم: سه هزار درهم از مردی طلب کارم که آن درهم در زمان خود در بین مردم رایج بوده ولی امروزه رایج نیست، آیا برای من بر عهدهی آن فرد همان درهم اولی است [که از رواج افتاده] یا درهم [جدیدی] که در بین مردم رواج

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب الصرف، باب ۲۰، ح ۱، ص ۲۰۶ و الکافی، ج ۵، ص ۲۵۲.

دارد؟ یونس می‌گوید حضرت در جواب مرقوم فرمودند: برای توسل اخذ دراهمی که در بین مردم رواج دارد، کما این که دراهمی که به او اعطاء کردی در بین مردم [در زمان خود] رواج داشته بود.

مورد این روایت و دو روایت سابق تقریباً واحد است، فقط در آن دو روایت مقدار دراهم بیان نشده بود اما در این روایت بیان شده است. هم‌چنین در دو روایت سابق، ملاک اسقاط سلطان بود، اما در این روایت ملاک عمل خارجی است یعنی رواج داشتن و عدم رواج در بین مردم.

مرحوم ابن جنید^۱ نیز طبق روایت اخیر فتوا داده و فرموده است: مستقرض باید دین خود را با دراهم جدیدی که در بین مردم رواج دارد، بپردازد.

تعارض بین دو دسته روایات در نظر اکثر فقهاء

در نگاه اولی و عادی به این دو دسته روایات، تعارض بین آن‌ها قابل ملاحظه است، کما این که کثیری از فقهاء این دو دسته روایات را متعارض دیده‌اند؛ چراکه حضرت در دو روایت سابق، حکم به ضمان به همان دراهم اولی داده‌اند ولی در این روایت اخیر، حکم به ضمان به دراهم جدید و رایج بین مردم داده‌اند با این که مورد سؤال در این روایات واحد است و سائل در دو روایت، جناب یونس است و مسئول نیز در هر سه روایت امام رضا علیه السلام است. بله، اندکی عبارات دو روایت یونس با هم تفاوت دارد؛ در یک روایت آمده است «استقطها السلطان و له الیوم و ضیعة» و در روایت اخیر آمده است «لیس تنفق الیوم».

حال آیا تعارض بین این دو دسته روایات برقرار است و باید ملتزم شویم که روات اشتباه کرده‌اند و در موضوع واحد، دو عبارت متفاوت نقل کرده‌اند و یا این که بگوییم صورت مسئله کمی تفاوت دارد و در واقع دو سؤال است و امام علیه السلام هم با توجه به تفاوت صورت مسأله، متفاوت جواب داده‌اند؟

۱. مجموعه فتاوی ابن جنید، ص ۱۹۰:

قال ابن الجنید: من أعطی رجلا له علیه دنایر عوضا من فلوس و غیرها أو دراهم فی وقت ثمّ تَغیّرَت الأسعار حسب المعطى على الآخر سعر يوم أخذه، لأنّ ذلك من ماله فان كان ما أعطاه قرضا فارتفعت الفلوس كان على المستقرض ردّ ما أخذه على من أقرضه لا برأس ماله إلّا قيمة يوم القرض و لا يختار إلّا أن يعطى ما ينفق بين الناس. الى آخره.

✓ مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۵، ص ۳۹۵:

و قال ابن الجنید: من أعطی رجلا له علیه دنایر عروضا من فلوس و غیرها أو دراهم فی وقت ثمّ تَغیّرَت الأسعار حسب المعطى على الآخر سعر يوم أخذه، لأنّ ذلك من ماله، فإن كان ما أعطاه قرضا فارتفعت الفلوس كان على المستقرض ردّ ما أخذه على من أقرضه برأس ماله لا قيمة يوم القرض، و لا يختار للمستقرض إلّا أن يعطى ما ينفق بين الناس.

هم چنین علی فرض استقرار تعارض، باید این مطلب را بررسی کنیم که آیا احتمال تقیه در یکی از این دو دسته روایات وجود دارد یا نه؟ لذا مناسب است ابتدا نظر عامه در این مسأله را ذکر کنیم.

نظر عامه در مسأله

ابن قدامه که از فقهای نسبتاً جامع عامه است - و پیرو مذهب حنبلی است - در المعنی به اقوال عامه در این مسأله اشاره کرده و می گوید:

قَدْ ذَكَرْنَا أَنَّ الْمُسْتَقْرَضَ يَرُدُّ الْمَثَلَ فِي الْمِثْلِيَّاتِ، سِوَاءَ رِخْصِ سِعْرِهِ أَوْ غَلَا، أَوْ كَانَ بِحَالِهِ. وَلَوْ
كَانَ مَا أَقْرَضَهُ مَوْجُودًا بِعَيْنِهِ، فَرَدَّهُ مِنْ غَيْرِ عَيْبٍ يَحْدُثُ فِيهِ، لَزِمَ قَبُولُهُ، سِوَاءَ تَغْيِيرِ سِعْرِهِ أَوْ لَمْ يَتَغَيَّرْ.
وَإِنْ حَدَّثَ بِهِ عَيْبٌ، لَمْ يَلْزَمَهُ قَبُولُهُ.
وَإِنْ كَانَ الْقَرْضُ فُلُوسًا أَوْ مَكْسَرَةً، فَحَرَمَهَا السُّلْطَانُ، وَتَرَكْتَ الْمُعَامَلَةَ بِهَا، كَانَ لِلْمُقْرَضِ
قِيَمَتُهَا، وَ لَمْ يَلْزَمَهُ قَبُولُهَا، سِوَاءَ كَانَتْ قَائِمَةً فِي يَدِهِ أَوْ اسْتَهْلَكَهَا؛ لِأَنَّهَا تَعَيَّنَتْ فِي مِلْكِهِ.^۲

۱. کتاب العین، ج ۷، ص ۲۶۰:

و أفلس الرجل إذا صار ذا فلوس بعد الدراهم [و الفلوس معروف، و جمعه فلوس]

✓ لسان العرب، ج ۶، ص ۱۶۵:

الفلوس: معروف، و الجمع في القلة أفلس، و فلوس في الكثير، و بئنه فلأس. و أفلس الرجل: صار ذا فلوس بعد أن كان ذا دراهم، يُفلس إفلاساً؛ صار مُفلساً كأنما صارت دراهمه فلوساً و زيوفاً، كما يقال: أُخْبِتَ الرجلُ إذا صار أصحابه خُبَاءً، و أَقْطَفَ صارت دابته قُطُوفاً. و في الحديث: من أدرك ماله عند رجل قد أفلس فهو أحقُّ به.
أفلس الرجل إذا لم يبق له مال، يُراد به أنه صار إلى حال يقال فيها ليس معه فلوس ...

✓ المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج ۲، ص ۴۸۱:

أفلس: الرجلُ كأنه صار إلى حالٍ ليس له (فلوس) كما يقال أقرضته فلوساً و بئنه فلأس. و أفلس الرجل: صار ذا فلوس بعد أن كان ذا دراهم فهو (مفلس) و الجمع (مفالييس) و حقيقته الانتقال من حالة اليسر إلى حالة العسر و (فلسه) القاضى (تفليساً) نادى عليه و شهره بين الناس بأنه صار (مفلساً).

۲. المعنى لابن قدامه، ج ۴، ص ۲۴۴:

[فصلٌ كان القرضُ فلوساً أو مكسرةً فحرمها السلطان و تركت المعاملة بها]

فصلٌ قد ذكرنا أن المستقرض يردُّ المثل في المثلِيَّاتِ، سِوَاءَ رِخْصِ سِعْرِهِ أَوْ غَلَا، أَوْ كَانَ بِحَالِهِ. وَلَوْ كَانَ مَا أَقْرَضَهُ مَوْجُودًا بِعَيْنِهِ، فَرَدَّهُ مِنْ غَيْرِ عَيْبٍ يَحْدُثُ فِيهِ، لَزِمَ قَبُولُهُ، سِوَاءَ تَغْيِيرِ سِعْرِهِ أَوْ لَمْ يَتَغَيَّرْ. وَإِنْ حَدَّثَ بِهِ عَيْبٌ، لَمْ يَلْزَمَهُ قَبُولُهُ.
وَإِنْ كَانَ الْقَرْضُ فُلُوسًا أَوْ مَكْسَرَةً، فَحَرَمَهَا السُّلْطَانُ، وَتَرَكْتَ الْمُعَامَلَةَ بِهَا، كَانَ لِلْمُقْرَضِ قِيَمَتُهَا، وَ لَمْ يَلْزَمَهُ قَبُولُهَا، سِوَاءَ كَانَتْ قَائِمَةً فِي يَدِهِ أَوْ اسْتَهْلَكَهَا؛ لِأَنَّهَا تَعَيَّنَتْ فِي مِلْكِهِ. نَصَّ عَلَيْهِ أَحْمَدُ فِي الدَّرَاهِمِ الْمَكْسَرَةِ، وَقَالَ: يُقَوْمُهَا كَمَا تُسَاوِي يَوْمَ أَخْذِهَا؟ ثُمَّ يُعْطِيهِ، وَسِوَاءَ نَقَصَتْ قِيَمَتُهَا قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً.

قال القاضى: هذا إذا اتفق الناس على تركها، فأما إن تعاملوا بها مع تحريم السلطان لها، لزم أخذها. وقال مالك، والليث بن سعد، والشافعي: ليس

[[ابن قدامه در ابتدا به طور مطلق می‌گوید ضمان در مثلی به مثل است هرچند ارزش و قیمت آن کاهش پیدا کرده باشد، پس درهم و دینار نیز چون مثلی‌اند، ضامن باید همان درهم و دینار اولی را که سلطان اسقاط کرده بپردازد، هرچند ارزش آن تغییر کرده باشد، البته به شرط این‌که معیوب نشده باشد.

سایر مذاهب عامه نیز اتفاق بر این قول دارند و ردّ درهم اولی را کافی می‌دانند. بله احمد بن حنبل می‌گوید اگر آن‌چه قرض داده، فلوس و یا پول شکسته شده باشد (اعم از شکسته‌ی درهم، دینار و...) و سلطان آن را از اعتبار ساقط کرده و معامله‌ی با آن را ممنوع کرده باشد، ضامن باید قیمت آن فلوس یا پول شکسته را به مقرض ردّ کند و مقرض می‌تواند از قبول آن فلوس یا درهم شکسته امتناع کند؛ چه آن فلوس یا درهم شکسته بعینه باقی باشد و چه تلف شده باشد؛ چراکه این فلوس و درهم شکسته، در ملک مستقرض معیوب شده است.]]

وَقَالَ مَالِكٌ، وَاللَيْثُ بْنُ سَعْدٍ، وَالشَّافِعِيُّ: لَيْسَ لَهُ إِلَّا مِثْلُ مَا أَقْرَضَهُ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِعَيْبٍ حَدَثَ فِيهَا، فَجَرَى مَجْرَى نَقْصِ سِعْرِهَا.

ابن قدامه در ادامه قول مالک، لیث بن سعد و شافعی را نقل می‌کند که حتّی در این فرض اخیر هم قائل شده‌اند که برای مقرض، فقط همان درهم اولی است؛ زیرا اسقاط سلطان، عیبی نیست که در فلوس و پول شکسته ایجاد شده باشد، پس جاری مجرای نقص سعر و ارزش است. کأنّ نزد آن‌ها مفروغ منه است که اگر ارزش و قیمت پول کم شود، جز برگرداندن اصل عین، چیزی بر عهده‌ی ضامن نیست.

[[بنابراین جمیع مذاهب عامه متفقند که در قرض درهم و دینار سالم، مستقرض باید همان درهم اولی را که سلطان از اعتبار ساقط کرده برگرداند، اما در مورد فلوس و درهم شکسته، احمد بن حنبل قائل به پرداخت قیمت شد. البته به این نکته باید توجه شود که حتّی اگر احمد بن حنبل در اصل مسأله هم مخالف بود، مخالفت او ضربه‌ای به صدق تقیه در مورد روایتی که موافق قول قدمای عامه بود نمی‌زند؛ چراکه این سه روایت از امام رضا علیه السلام است و هرچند در زمان ایشان قول احمد بن حنبل پخش شده بود، اما چندان موقعیتی نداشت و عمدتاً اعتناء به قول قدمای عامه بود، لذلک عند تعارض این سه روایت، ترجیح با روایتی است که مخالف قول قدمای عامه باشد هرچند این روایت موافق با نظر احمد بن حنبل باشد.]]

لَهُ إِلَّا مِثْلُ مَا أَقْرَضَهُ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِعَيْبٍ حَدَثَ فِيهَا، فَجَرَى مَجْرَى نَقْصِ سِعْرِهَا. وَلَنَا أَنْ تَحْرِيمَ السُّلْطَانِ لَهَا مَنَعُ إِتْفَاقِهَا، وَإِبْطَالُ مَالِيَّتِهَا، فَأَشْبَهَ كَسْرَهَا، أَوْ تَلَفَ أَجْزَائِهَا، وَأَمَّا رُخْصُ السَّعْرِ فَلَا يَمْنَعُ رَدَّهَا، سِوَاءَ كَانَتْ كَثِيرًا، مِثْلَ إِنْ كَانَتْ عَشْرَةَ بِدَائِقٍ، فَصَارَتْ عَشْرِينَ بِدَائِقٍ، أَوْ قَلِيلًا؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَحْدُثْ فِيهَا شَيْءٌ، إِنَّمَا تَغَيَّرَ السَّعْرُ، فَأَشْبَهَ الْحِنْطَةَ إِذَا رُخِصَتْ أَوْ غَلَّتْ.

کلام فقهاء در جمع بین دو روایت

۱. جمع مرحوم صدوق علیه السلام در من لا یحضره الفقیه و نقد آن

مرحوم صدوق علیه السلام در من لا یحضره الفقیه روایت اول یونس را نقل کرده و به روایت دوم ایشان فقط اشاره کرده است. ایشان بعد از نقل روایت اول که مستقرض باید همان دراهم اولی را رد کند، می‌فرماید: «كَانَ شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَرَوِي حَدِيثًا فِي أَنَّ لَهُ الدَّرَاهِمَ الَّتِي تَجُوزُ بَيْنَ النَّاسِ»^۱ یعنی استاد ایشان محمد بن الحسن بن الولید روایتی نقل می‌کرد که برای مقرض است دراهم جدیدی که بین مردم رواج دارد.

سپس در حلّ تعارض بین این دو روایت می‌فرماید:

وَالْحَدِيثَانِ مُتَّفِقَانِ غَيْرُ مُخْتَلِفَيْنِ فَمَتَى كَانَ لِلرَّجُلِ عَلَى الرَّجُلِ دَرَاهِمٌ بِنَقْدٍ مَعْرُوفٍ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا ذَلِكَ النَّقْدُ وَمَتَى كَانَ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ دَرَاهِمٌ بِوَزْنٍ مَعْلُومٍ بغيرِ نَقْدٍ مَعْرُوفٍ فَإِنَّمَا لَهُ الدَّرَاهِمُ الَّتِي تَجُوزُ بَيْنَ النَّاسِ.

این دو حدیث مختلف و متضاد نیستند بلکه متفقند به این‌که: اگر مقرض دراهم را به عنوان پول شناخته شده قرض داده باشد، وقتی که پس می‌گیرد حقیقتش بیش از همان دراهم اولی نیست، و اگر دراهم را به وزن معلوم قرض داده باشد نه به عنوان پول شناخته شده، در این صورت می‌تواند دین خود را با دراهم جدیدی که در بین مردم رواج دارد استیفاء کند.

این جمع مرحوم صدوق علیه السلام صحیح نیست و نه تنها شاهی برای اثبات آن وجود ندارد بلکه شاهی بر خلاف آن است و آن این‌که: اگر مقرض دراهم را به عنوان نقره‌ی موزون قرض داده باشد، وقتی هم که پس می‌گیرد باید به همان وزن بگیرد نه بیشتر و نه کمتر، و لزومی ندارد که از نقد رایج باشد؛ چون دراهم و دینار مثلی است. پس مستقرض می‌تواند قرض خود را به همان وزن از دراهم قدیمی پرداخت کند.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۹۱:

وَكَتَبَ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِلَى الرَّضَا عليه السلام أَنَّهُ كَانَ لِي عَلَى رَجُلٍ عَشْرَةُ دَرَاهِمٍ وَإِنَّ السُّلْطَانَ أَسْقَطَ تِلْكَ الدَّرَاهِمَ وَجَاءَ بِدَرَاهِمٍ أَعْلَى مِنْ تِلْكَ الدَّرَاهِمِ وَفِي تِلْكَ الدَّرَاهِمِ الْأُولَى الْيَوْمَ وَضِيعَةٌ فَأَيُّ شَيْءٍ لِي عَلَيْهِ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى الَّتِي أَسْقَطَهَا السُّلْطَانُ أَوْ الدَّرَاهِمُ الَّتِي أَجَازَهَا السُّلْطَانُ؟ فَكَتَبَ لَكَ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ كَانَ شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَرَوِي حَدِيثًا فِي أَنَّ لَهُ الدَّرَاهِمَ الَّتِي تَجُوزُ بَيْنَ النَّاسِ.

بله، اگر مقرض دراهم را بما هو مسکوک^۱ قرض داده باشد، در این صورت باید بحث شود که آیا ردّ همان دراهم اولی کافی است یا این که مستقرض باید از دراهم رایج بین مردم، دین خود را بپردازد؟

۲. جمع شیخ صدوق رحمته اللہ علیہ در المقنع

مرحوم صدوق رحمته اللہ علیہ در المقنع جمع دیگری را ذکر می کند که متفاوت با جمعی است که در من لا یحضره الفقیه ذکر کرده است. ایشان می فرماید اگر دراهمی که مستقرض از دیگری قرض گرفته، از درجهی اعتبار ساقط شود یا تغییر کند به گونه ای که دیگر با آن خرید و فروش نشود، صاحب دراهم می تواند قرض خود را با دراهم جدید استیفاء کند. عبارت ایشان چنین است:

و إن استقرضت من رجل دراهم، ثم سقت تلک الدرهم أو تغییرت و لا یباع بها شیء،

فلصاحب الدرهم الدرهم التي تجوز بین الناس.^۱

بنابراین مرحوم صدوق دو وجه جمع ذکر کرده اند؛ در من لا یحضره الفقیه ایشان تفصیل دادند بین این که دراهم را به عنوان پول شناخته شده قرض داده و بین این که به وزن معلوم قرض داده است، اما در المقنع بین اسقاط دراهم یا تغییر دراهم به گونه ای که با آن خرید و فروش نشود و بین غیر این صورت تفصیل دادند.

۳. جمع بعض متأخرین و نقد آن

بعض متأخرین^۲ گفته اند این روایت اخیر که مستقرض باید دین خود را با نقد رایج بپردازد، مخصوص مهر زوجه و ثمن در بیع است؛ یعنی اگر مهریه ی خانمی در پنجاه سال قبل صد درهم بوده و الآن آن دراهم

۱. المقنع (للشیخ الصدوق)، ص ۳۷۰.

۲. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۶، ص ۵۴۸.

ما ذکره المصنف ممکن، و یمکن أن یمکن الخیران الأولان فی القرض كما هو مصرح فی خبر صفوان، و هذا الخبر من ثمن المبیع مثلا، لأن الزیادة و التقصان حرام فی القرض فیمکن أن تكون الدرهم الجائزة أقل و زنا كما هو المتعارف الآن فلو أعطاه تلک الدرهم لزم الربا بخلاف الثمن فإنه منصرف إلى الجائر بین الناس و سیجیء فی الصرف حکمه.

و روی الشیخان فی القوی کالصحیح، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال، الغائب یقضی عنه إذا قامت البینة علیه، و یباع ماله و یقضی عنه، و هو غائب و یمکن الغائب علی حجته إذا قدم و لا یدفع المال إلى الذی أقام البینة إلا بکفلاء إذا لم یکن ملیا و عمل به الأصحاب لعدم المعارض و یؤیده ما رواه الشیخ فی القوی عن السکونی قال: قال علی علیه السلام: المرأة تستدین علی زوجها و هو غائب فقال: یقضی عنها ما استدان بالمعروف.

۴. الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع (للفیض)، ج ۱۲، ص ۲۷۴.

از رواج افتاده، زوج باید صد درهم از دراهمی که بین مردم رواج دارد را به عنوان مهر بپردازد یا اگر مبیعی را به درهمی خریده و آن درهم از اعتبار ساقط شود، باید ثمن آن را به نقد رایج بپردازد. اما در غیر این دو صورت، پرداخت همان درهم اولی کافی است.

عرض می‌کنیم این جمع هم دلیل ندارد و مهر زوجه و ثمن مبیع، خصوصیتی ندارد و همانند سایر دیون می‌باشد، لذا نمی‌توان روایت اخیر را مختصّ به این دو مورد کرد.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی

و الصدوق فی الفقیه جمع بینها بوجه آخر غیر ما ذکره الشیخ و إن توهم البعض أنّهما متحدان فی التأویل قال: کان شیخنا محمد بن الحسن - رحمه الله - یروی حدیثاً فی أنّ له الدراهم التي تجوز بین الناس، قال: و الحدیثان متفقان غیر مختلفین فمتی کان له علیه الدراهم بنقد معروف فلیس له إلاّ ذلك النقد و متی کان له علیه دراهم بوزن معلوم بغیر نقد معروف فإنّما له الدراهم التي تجوز بین الناس. و أراد «بنقد معروف» الدراهم المعینة المشخصّة، و أراد بالدراهم المعلومة بالوزن هی الدراهم السالکة فی المعاملة و هو ما کان وزنها أربعة دوانیق و هی تقع علی الدراهم بقول مطلق.

و هذا الوجه أولى و أقرب إلى الجمع و أدفع للتنافی و إن کان المصنف قد آثر الأول علی الثانی لكونه أجلی.

✓ مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (ط - الحدیثة)، ج ۱۵، ص ۲۱۴:

و قد جمع الشیخ بین الأخبار بحمل ما ینفق بین الناس فی الخبر الأخير علی معنی قيمة ما کان ینفق بین الناس، و كذلك أول الدراهم الاولی فی الأولین بقيمة الدراهم الاولی دفعا للتنافی، قال: لأنّه یجوز أن تسقط الدراهم الاولی حتّی لا تکاد تؤخذ أصلاً فلا یلزمه أخذها و هو لا ینتفع بها، و إنّما له قيمة دراهمه الاولة، و لیس له المطالبة بالدراهم التي تكون فی الحال، انتهى، و هو كما ترى. و أبعد منه جمع الصدوق فی «الفقیه» و مثله حمل بعض متأخري المتأخرین الروایة الأخيرة علی مهر الزوجة أو ثمن المبیع، فإنّ فیهِ مع خروجه عن الظاهر أنّ حکم هذین یرجع بالأخرة إلى حکم القرض.

✓ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۵، ص ۶۶:

المسألة التاسعة: لو اقترض دراهم ثم أسقطها السلطان و جاء بدراهم غيرها لم یکن علیه إلاّ الدراهم الاولی، وفاقاً لصریح جماعة و ظاهر آخرین، لإطلاق الأدلة، و خصوص الصحیحین، و خلافاً للصدوق فی المقنع، فأوجب التي تجوز بین الناس، للصحیح أيضاً «لک أن تأخذ منه ما ینفق بین الناس، كما أعطیته ما ینفق بین الناس»

القاصر عن مقاومة السابقین من وجوه، فیحمل علی أخذ ذلك بالتراضی بینهما، و لم یکن فیهِ ربا. بل قد یرجح للمستقرض الدفع للإحسان، أو علی إرادة قيمة الاولی إذا فرض تعذرهما، و ربما حمل علی مهر الزوجة أو ثمن المبیع، و فیهِ مع خروجه عن الظاهر أنّ حکمهما حکم القرض.